

پیش از ناشتایی - پسرک خیال باف - زنی برای تمام عمر - موجی
ایوجین اونیل | ایدالله آقا عباسی | نهایت‌نامه‌های بیدگل: اونیل (۳)

Eugene O'Neill
Before Breakfast and Three Other Plays



پیش از ناشتایی |

| فهرست |

۹	پیش از ناشتایی
۲۷	پسرک خیال باف
۵۷	زنی برای تمام عمر
۷۷	موجی

در عقب به طرف راست دری است که به راهرو باز
می شود. طرف چپ در، ظرف شویی و اجاق گاز دوشعله ای
گذاشته اند. بالای اجاق و به طرف چپ کمد چوبی دیواری
برای ظرف و ظروف نصب شده و در طرف چپ دو پنجره
است که پلکانی اضطراری از آنها دیده می شود با چند
گیاه گلدانی که از بی توجهی رو به پژمردگی دارند. رو به روی
پنجره ها میزی است که رومیزی نایلونی دارد. دو صندلی
حصیری کنار میز گذاشته اند. چند جای نشستن دیگر بر
دیوار در طرف راست تعبیه کرده اند. در دیوار راست، عقب،
دری است که به اتاق خواب باز می شود. کمی آن سوتر چند
دست لباس مردانه و زنانه به چند میخ آویخته اند. بند رختی
هم از گوشه چپ عقب به دیوار راست جلو کشیده اند.
ساعت حدود هشت و نیم یک صبح مطبوع آفتابی در
اوایل پاییز است. خانم رولاند خمیازه کشان از اتاق خواب
درمی آید. هنوز دارد با زدن گیره به موهای رنگ مُرده اش که

بالای سر کپه کرده، دستی به سروروی آرایش شلخته‌اش می‌کشد. میان قد و تاحدی چاق و بی‌ریخت است و پیراهن از رنگ‌ور ریخت‌افتاده شندره‌اش این حالت او را تشدید می‌کند. صورتی ریزنقش و بی‌حالت با چشمان آبی مات دارد. حالتی از خستگی و فرسودگی چشمان، بینی و دهان کم‌رمق و وارفته و تلخ او را پوشانده است. بیست و چندساله است، اما بسیار پیرتر به نظر می‌آید.

به وسط اتاق آمده، خمیازه می‌کشد و کیش و قوس می‌آید. با چشمان خواب‌آلوده‌اش به اطراف اتاق نگاه می‌کند و نگاه بی‌قرارش حالت نگاه کسی را دارد که خیلی خوابیده، اما خواب راحتی نداشته است. با خستگی به طرف لباس‌های آویخته در سمت راست می‌رود و پیش‌بندی را برمی‌دارد. آن را دور کمرش می‌بندد و وقتی نمی‌تواند با انگشتانی که فرمان نمی‌برند آن را گره بزند، از کوره‌دررفته «مرده‌شور» می‌گوید. سرانجام آن را گره می‌زند و به‌کندی به طرف اجاق‌گاز می‌رود و یکی از شعله‌ها را می‌افروزد. قهوه‌جوشی را از شیر آب پُر می‌کند و روی شعله می‌گذارد. آنگاه خودش را روی یکی از صندلی‌های پشت میز می‌اندازد و، انگار سردرد داشته باشد، دست به پیشانی می‌کشد. بعد، انگار چیزی را به خاطر آورده باشد، صورتش باز می‌شود، سریع نگاهی به قفسه‌ی طرف‌ها می‌اندازد، سپس نگاه تندی به در اتاق خواب می‌کند و چند لحظه با دقت گوش می‌خواباند.

خانم رولاند: (با صدای آهسته) آلفرد! (پاسخی نیست و او همچنان با بدگمانی و صدایی بلندتر) نمی‌خواود وانمود کنی که خوابی. (هیچ جوابی از اتاق خواب نمی‌آید. حالا که دوباره قوت قلب خود را باز

یافته، برمی‌خیزد و روی پنجه پا با احتیاط به طرف قفسه‌ی ظرف‌ها می‌رود. آهسته دری را باز می‌کند و، درحالی‌که خیلی مواظب است سروصدا نکند، از پشت بشقاب‌ها شیشه‌ی عرق و پیاله‌ای را بیرون می‌کشد. با این کار بشقاب رویی جا به جا و صدای مختصری ایجاد می‌شود. با این صدا او تقصیرکارانه یکه می‌خورد و با حالتی تدافعی و با ترش‌رویی به در اتاق نگاه می‌کند. با صدای لرزان آلفرد! (پس از مکثی که طی آن به هر صدایی گوش می‌دهد، در شیشه را باز می‌کند، پیمانه بزرگی می‌ریزد و لاجرمه سر می‌کشد. سپس به شتاب شیشه و پیمانه را به مخفیگاهشان برمی‌گرداند. با همان دقتی که در قفسه را باز کرده بود، آن را می‌بندد. آهی از سر آسایش می‌کشد و دوباره خودش را روی صندلی می‌اندازد. پیمانه بزرگ عرق بلافاصله تأثیر می‌گذارد. چهره‌اش جان می‌گیرد. ظاهراً نیرویش برمی‌گردد و بانیش‌خند کین‌توزانه و قاطعی به در اتاق خواب نگاه می‌کند. نگاهش به سرعت در اتاق می‌چرخد و روی کت و جلیقه مردانه آویخته برقلابی در طرف راست می‌ایستد. یواشکی به طرف در بازاتاق می‌رود. آنجا پنهان از دیدرس کسی که توی اتاق است، می‌ایستد و لحظه‌ای گوش می‌دهد. سپس زیرلبی صدا می‌زند.) آلفرد!

(باز هم پاسخی نیست. با حرکتی سریع کت و جلیقه را از روی قلاب برمی‌دارد و به صندلی خود برمی‌گردد. می‌نشیند و محتویات هر جیب را درمی‌آورد، اما به سرعت آنها را سر جای خود برمی‌گرداند. سرانجام در یکی از جیب‌های داخل جلیقه نامه‌ای پیدا می‌کند. همچنان که پرسشگرانه به نامه نگاه می‌کند به خود می‌گوید،) آهان! می‌دونستم. (نامه را باز می‌کند و آن را می‌خواند. در آغاز